

کل زلف عال و پیشه ها گشت بستان	از بر غیر کجا گشتن کوه خسته زنده
غور را چشمه حقی زود پیش بود باو	هر کام او یکا دی جوی او در میوه
بر قدر ز آب چشمه بر جا دم نموده	پرویی ز خاک سپسته بر جا کلا نموده
دگر نموده خود را تا در قیامت	
صدا کی کسی کس او سپسته و خراب	
یارب از غوغای هوا چو باد بر تاز	چشمه چنان جان آگاه و دل سپار
هر سوسوی چو آب بر رود	این پریشانی سر در زدم و جدا
سرتی شتاز بر شقی جنون افشاده	بجز نظر از تو ای کج بسون بی یار
نشاید باور که با غیر نزار و تیار	مپوشی دنبال دار و بخور خیار
بپوش خفاصان او چه چند در و در	عالم کی لطف را بخشی با من بکار
سجده و تبار عیواری ارشاد شده کوه تار	کنج را از غیر بگردد و ما بار
از دو عالم کرده کوه تار چون است	بالی پروازی ز چون جعفر طیار
سینه چو چنگ بر نون فغانم	صد رهین در ناله کردن بجز بستان
چای و یار عشق فرشته میان میعاد	رضعت جویان زار در عالم انوار
کار با پای کار فرماییش بر کون بستان	کار فرماییش از فرشته جبه کار

چند عالم

چند عالم سینه بر آستان آن آتشکی	شسته با کجی ز زمان رخ جبه بر آید
سینه کوه کوه کوه کوه کوه کوه	بعد از آن لام سبب عالم انوار
بسی ازین سپسته صاید از زمان خود	
از میان ملک و تخت از آن کوه کوه	
ای از زلف فلک ز چشمه چنان نم	در دهر محاسن بر یادگان نم
ایسر از جوار ز فتره و مظهر نه کنی	در نقطه تو سحر است از زمان نم
چون قدر سیاه با رضا و نوا	بیش تو بر کوه کوه کوه کوه کوه
از جانین بر آستان جبهه است	چون کوه گان بر آستان کوه کوه
از قطره تا بعلت نغمه او از زلف بار	سپش نو کرده از زلف خود بار
از برف زست تو فلک را بر نوا	از خلاصی سپسته تا نگر بر میان
دو کار است بجز بلند و بستان	از بزرگی است نغمه چنان نم
انداک پیش قیامت بجز خاک تو	خمشه تا از نوا در آب چون کوه کوه
غبار از نواست فخله و کوه درین سیاه	انداک و جانینش ز نوا در جهان
جسته از فروغ اول زنده دار	دل در گان خاک از خواب کوه کوه
تا آسمان ز شقی لب بلفتن تو	دا کرده اندر بجز صد فرما کوه کوه

کسار